

تحلیل تأثیر ویژه و متفاوت اقرار نسبت به دلایل دیگر در دعاوی مدنی

| مهدی حسن‌زاده* | دانشیار گروه حقوق خصوصی، دانشکده حقوق، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

در فقه، به طور جدی از تفاوت اقرار و شهادت و تمایز اقرار در اعتبار و تأثیر، به گونه‌ای که سبب اثبات موضوع بدون نیاز به صدور حکم می‌شود، سخن به میان آمده است. در قوانین نیز بیان قانونگذار در ماده ۱۲۷۵ قانون مدنی و غیر قابل اعتراض (تجدیدنظر و فرجام) اعلام شدن حکم مستند به اقرار در مواد ۳۳۱ و ۳۶۹ قانون آیین دادرسی مدنی، توجه ویژه قانونگذار به این دلیل و برقراری اعتبار و تأثیر ویژه برای این دلیل را نشان می‌دهد. بر این اساس، وضعیت ویژه اقرار نسبت به ادله دیگر و مبنای چنین تمایزی، مطلب مهمی است که نیاز به بررسی و تحلیل دارد. تحقیق در این خصوص، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که آنچه سبب تمایز اقرار از سایر ادله و تأیید اعتبار و تأثیر ویژه برای آن شده، این ویژگی است که برخلاف سایر ادله، اقرار دلیلی است که توسط شخصی که دلیل علیه اوست، تهیه و ارائه شده و حاوی پذیرش آن شخص است که رفع اختلاف و ایجاد تفاهم بین اصحاب دعوا را (درمورد موضوع)، سبب می‌شود.

واژگان کلیدی: اقرار، ادله اثبات دعوا، اعتبار دلیل، مقر.

مقدمه

اقرار هم در فقه و هم در حقوق، به‌عنوان یکی از ادله اثبات دعاوی، شناخته شده است. با وجود این، در مورد اعتبار و تأثیر آن، در فقه - به شرحی که به تفصیل بیان خواهد شد - مباحثی مطرح شده که تمایز این دلیل را نسبت به ادله دیگر به‌ویژه شهادت، القا می‌کند و جمعی از فقها قائل به تفاوت اقرار و شهادت در امر اثبات موضوعات و تحقق اثبات، به صرف اقرار و بدون نیاز به صدور حکم شده‌اند. در مقابل، عده‌ای چنین تفاوتی را مورد خدشه قرار داده‌اند.

در حقوق، بحث‌های جدی‌ای در مورد تمایز جدی اقرار از ادله دیگر - شبیه آنچه در فقه است - مطرح نشده است و در قوانین نیز احکامی که اقرار را به‌طور اساسی از ادله دیگر متمایز کند یافت نمی‌شود. با وجود این، از برخی از احکام و بیان‌های قانونی، تمایز قابل توجه این دلیل از ادله دیگر و توجه ویژه قانونگذار با این دلیل، استنباط می‌شود.

بنابراین، لازم است وضعیت اقرار از جهت اینکه تمایز جدی یا قابل توجه نسبت به ادله دیگر دارد یا نه، هم در فقه و هم در حقوق، بررسی شود. با وجود مطالعات متعدد که در مورد ادله اثبات دعوا، از جمله اقرار، صورت گرفته، این نکته ویژه در مورد اقرار، مورد بررسی تفصیلی و متمرکز قرار نگرفته است. تحقیق در این زمینه، وجه تمایز قابل توجه اقرار نسبت به ادله دیگر و ویژه بودن این دلیل در اعتبار و تأثیر را تأیید می‌کند. در این پژوهش به دلیل تفاوت بحث‌ها، ابتدا موضوع در فقه و دیدگاه‌های فقها و سپس در حقوق، بررسی می‌شود.

۱. بررسی موضوع در فقه

۱-۱. دیدگاه تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم

برخی از فقها به‌طور مطلق بر اثبات حق با اقرار تصریح کرده‌اند (الطوسی، ۱۳۵۱: ۱۵۸؛ الحلی، ۱۴۱۵ق: ۸۳؛ مکی العاملی، ۱۳۶۸: ۵۱) و از اطلاق سخن ایشان چنین برداشت می‌شود که این اثبات، بدون صدور حکم قضائی انجام می‌شود و نیازی به صدور حکم ندارد.

اما علامه حلی در کتاب قواعد الاحکام (الاسدی الحلی، ۱۴۱۹ق: ۴۲۹) به اثبات حق با اقرار مدعی علیه و بدون نیاز به صدور حکم قضائی، تصریح کرده و در تحریر الاحکام (الحلی، بی تا: ۱۸۶) به صراحت بر اثبات حق با اقرار، بدون نیاز به صدور حکم و تفاوت بین (شهادت) و اقرار در این خصوص، تأکید و اعلام کرده است «اگر مدعی علیه اقرار نماید، حق ثابت می‌شود

حتی اگر قاضی حکم صادر نکند، به خلاف بینه که به اجتهاد قاضی تعلق دارد^۱. شهید ثانی نیز اعلام کرده است «با تحقق اقرار و در جایی که اقرارکننده جامع شرایط لازم باشد، حق ثابت می‌شود، اعم از اینکه قاضی براساس آن، حکم صادر نماید یا نه، به خلاف وقتی که مدعی، بینه اقامه نماید که به صرف اقامه بینه، حق ثابت نمی‌شود، بلکه حکم حاکم لازم است. این تفاوت به خاطر این است که قبول یا رد بینه، منوط به اجتهاد قاضی است به خلاف اقرار»^۲ (العاملی الجبعی، بی تا: ۳۶۷).

شیخ انصاری بر تفاوت شهادت و اقرار در اثبات بدون حکم، تأکید کرده و اقرار را سبب اثبات حق، شناخته است، بدون اینکه نیاز به حکم قاضی داشته باشد، برخلاف شهادت که آن را سبب اثبات حق (بدون حکم) ندانسته، بلکه آن را مبنای صدور حکم قاضی معرفی کرده است (الانصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۸۹). با وجود این، سخن شهید ثانی در مسالک الافهام (العاملی الجبعی، بی تا: ۳۶۷) در بیان دلیل تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم را مورد انتقاد قرار داده و اعلام کرده است اگر منظور شهید این است که قبول بینه در مواردی که شرایط آن جمع است و رد آن در صورت جمع نبودن شرایط، اختصاص به قاضی دارد، چه بسا بتوان گفت که مقتضای اطلاق ادله شهادت این است که هر شخصی می‌تواند به شهادت عمل کند حتی اگر قاضی براساس آن، حکم صادر نکرده باشد و ادعای اختصاص این ادله به غیر موارد اختلاف، بعید است و اگر منظور این است که تشخیص جمع بودن یا نبودن شرایط شهادت با قاضی است، همین مطلب را در اقرار نیز با توجه به عبارت‌های مشکل و شرایط مختلف آن می‌توان مطرح کرد. علاوه بر اینکه منوط بودن قبول یا رد شهادت به تشخیص قاضی به دلیل این است که او می‌خواهد براساس آن، حکم صادر کند، پس اگر پذیرفتیم که دیگران نیز می‌توانند به بینه عمل کنند، تشخیص جمع بودن شرایط از نظر آن‌ها نیز معتبر خواهد بود (الانصاری، ۱۴۱۵ق: ۱۹۰).

تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم، در سخن شیخ انصاری چنین تحلیل شده است؛ دلیل اعتبار شهادت دلالتی بر فصل خصومت با آن ندارد تا تعارض پیدا کند با ادله‌ای که فصل خصومت را در اختیار قضات دانسته است و با فرض دلالت و تعارض، ادله اعتبار شهادت با ادله

۱. «فان اقر لزم الحق وان لم یقل الحاکم قضیت بخلاف البینه لانها تتعلق باجتهاد الحاکم».

۲. «متی تحقق و كان المقر جامعاً لشرایطه المقررة فی بابه لزمه ما اقر به سواء حکم الحاکم به ام لا بخلاف ما اذا اقام المدعی بینه فانه لا یشب بمجرد اقامتها بل لابد معه من حکم الحاکم و الفرق ان البینه منوطه باجتهاد الحاکم فی قبولها و ردّها و هو غیر معلوم بخلاف الاقرار».

اختصاص قضاوت به قضات، تخصیص زده می‌شود. در حالی که در اقرار چنین نیست، بلکه اقرار به خودی خود، موجب فصل خصومت می‌شود و اختلاف را برطرف می‌کند و نیازی به حکم قاضی نیست و مقرر ملتزم به ادعای مدعی است و آن را قبول دارد و امتناعی ندارد (الانصاری، ۱۴۱۰ق: ۳۵۵). اما شهادت شهود به نفع مدعی را مدعی علیه قبول ندارد، بنابراین نسبت به او اعتبار ندارد (بدون حکم)، نسبت به اشخاص ثالث نیز همین وضعیت حاکم است و شخصی غیر از قاضی نمی‌تواند در موارد خصومت و اختلاف، براساس شهادت به نفع مدعی عمل کند، زیرا چنین کاری به معنای فصل خصومت و رفع نزاع است که اختصاص به قاضی دارد. فصل خصومت دو حالت دارد: فصل خصومت انشایی و قولی و فصل خصومت فعلی. فصل خصومت فعلی این است که شخصی مال را از دست مدعی علیه بگیرد و به مدعی بدهد یا در مورد آن به‌عنوان مال مدعی رفتار کند. فصل خصومت به هر دو نوع آن، وظیفه قاضی است و اشخاص دیگر در آن دخالتی ندارند (همان، ۳۵۷). ادله قضا و حکومت، حاکم بر ادله اعتبار شهادت هستند و آن‌ها را تخصیص می‌زنند، زیرا وقتی با ادله قضا، ثابت شد که اشخاص دیگر غیر از قضات نمی‌توانند متصدی فصل خصومت شوند و نمی‌توانند واسطه بین طرفین دعوا شوند و اختلاف آن‌ها را قطع و آن‌ها را ملزم به اموری کنند، لازمه چنین مطلبی این است که ادله اثبات دعوا از جهت فصل خصومت، اختصاص به قضات دارند و دیگران نمی‌توانند این ادله را از این جهت، اعمال کنند (همان، ۳۶۱). اما در اقرار، وضعیت متفاوت است؛ به این صورت که فصل فعلی براساس آن جایز است، به گونه‌ای که مستلزم اجبار و الزام نباشد، زیرا با اقرار، خصومت از بین می‌رود و نیازی به حکم قاضی نیست و هر شخصی می‌تواند به مقتضای حقی که با اقرار بر مقرر ثابت شده، عمل کند، ولی اجبار مقرر در صورت امتناع از عمل براساس اقرار، اختصاص به قاضی دارد (همان، ۳۶۵).

میرزا حبیب‌الله رشتی در بیانی شبیه آنچه از شیخ انصاری نقل شد، سخن شهید ثانی در مسالک‌الافهام را مورد انتقاد قرار داده و اعلام کرده است ادله اعتبار بینه (شهادت) نیز - مانند ادله اقرار - مطلق است، پس وجهی برای مقید کردن ادله شهادت به صدور حکم قاضی وجود ندارد. علاوه بر اینکه اشکال و اختلافی نیست در اینکه موضوعاتی از قبیل حیات و مرگ با شهادت ثابت می‌شود و احتیاجی به حکم قاضی ندارد و اینکه احراز شرایط شهادت، نیاز به تشخیص دارد، سبب نمی‌شود که شهادت باعث اثبات حق نشود، وقتی که وجود شرایط آن، آشکار و واضح است. بنابراین اقتضای ادله اعتبار شهادت این است که وضعیت آن مانند اقرار است و نیازی به صدور حکم قاضی ندارد (الرشتی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۳).

با وجود این در ادامه اعلام کرده است وقتی شهادت بر مدیون بودن مدعی علیه اقامه می‌شود، اینکه هر شخصی آن را معتبر بداند و براساس آن عمل کند بدون اینکه حکمی براساس آن صادر شود، به معنای این است که بتواند حق را از مدیون حتی به صورت پنهانی بگیرد و به مدعی تحویل دهد یا مصالحه مدعی بر این حق، پذیرفته شود و از این قبیل اقدامات که بر می‌گردد به اینکه دین یا عین ادعاشده متعلق به مدعی تلقی شود و با آن به عنوان حق یا مال مدعی رفتار شود و این رفتار، فصل عملی خصومت است (همان، ۱۶۳) که فقط در اختیار قاضی است و شخصی غیر از قاضی اختیار و دخالتی در آن ندارد. بر همین اساس، اقدام هر شخصی براساس شهادت، صرفاً در آنچه که به تکلیف شخصی او مربوط می‌شود و مستلزم فصل خصومت نباشد، ایرادی ندارد (همان، ۱۶۴). از مجموع ادله قضا و اینکه قضاوت شعبه‌ای از حاکمیت است، چنین استفاده می‌شود که مداخله در رابطه اصحاب دعوا از جهت موضوعی که مورد اختلاف است بین آن‌ها و قطع نزاع بین ایشان به هر نحوی که باشد، مختص به قاضی است. توضیح بیشتر اینکه در مورد اعتبار شهادت در اثبات حق بدون حکم قاضی، سه مرتبه قابل تصور است؛ نخست، اینکه آثار مربوط به تکلیف شخص بار شود؛ دوم، اینکه تمام آثار حتی آنچه مربوط به اثبات حق بین متخاصمان می‌شود بار شود، اما به صورت پنهانی و بدون ایجاد مزاحمت برای منکر در تکلیف و وظیفه‌اش؛ سوم، مرتب کردن آثار به هر صورت اعم از پنهانی و آشکار است. از این سه مرتبه، آنچه از ادله، ثابت می‌شود صرفاً مرتبه نخست است (همان، ۱۶۵). اما اقرار به موجب نبوی معروف «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» (الحر العاملی، ۱۴۱۳ق، ۱۸۴) سبب الزام مقرر می‌شود در اصل ثبوت حق و امکان تقاص از اموال او به صورت پنهانی و امثال آن از آثاری که بر اشتغال ذمه مدعی علیه بار می‌شود، بدون اینکه مزاحمت در تکلیف او حاصل شود، ولی الزام همراه با مزاحمت در تکلیف (اجبار) به گونه‌ای که وظیفه قاضی است، از امور حکومتی است که اختصاص دارد به امام (ع) و نایب او. البته الزام بدون مزاحمت در تکلیف نیز فصل عملی است و به موجب ادله قضا هر نوع فصل خصومت، اختصاص به قاضی دارد، اما «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» ظهور در الزام مقرر دارد و حداقل این است که الزام مقرر در اصل ثبوت حق را بپذیریم و در این مقدار الزام، ادله اقرار، ادله قضا را تخصیص می‌زند، در حالی که در شهادت، چنین وضعیتی وجود ندارد و ادله قضا ادله اعتبار شهادت را تخصیص می‌زند (الرشتی، ۱۴۰۱ق: ۱۶۷).

شبهه این بیان در برخی دیگر از متون فقهی نیز آمده است (ر.ک: الاشتیانی، بی تا: ۹۱ به بعد). از این بیانات چنین مشخص می‌شود که از نگاه کسانی که قائل به تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون صدور حکم شده‌اند، این تفاوت به تفاوت ادله این دو بر می‌گردد؛ به این ترتیب که

دلالت ادله اقرار را بر ملزم شناخته شدن مقرر به اقرار خود به گونه‌ای دانسته‌اند که سبب تخصیص ادله قضا و اختصاص هر نوع فصل خصومت به قاضی می‌شود، اما ادله شهادت از چنین دلالتی برخوردار نیست و صرفاً بر اعتبار آن دلالت می‌کند که در رویارویی با ادله اختصاص فصل خصومت به قاضی، مغلوب این ادله و تخصیص زده می‌شوند.

البته در سخن شیخ انصاری به عامل دیگری نیز اشاره شده است و آن اینکه اقرار بر خلاف شهادت، سبب از بین رفتن خصومت می‌شود و با از بین رفتن خصومت، نیازی به صدور حکم قاضی باقی نمی‌ماند. اما این عامل در سخن ایشان در ضمن تحلیل قبلی مطرح شده و با توجه به تفاوت این دو تحلیل، آمدن هر دوی آن‌ها در یک استدلال، نوعی تعارض در بیان را به ذهن القا می‌کند، زیرا از طرفی اعلام شده که اقرار با از بین بردن خصومت، ضرورت صدور حکم را منتفی می‌کند، از طرف دیگر اعلام شده ادله اقرار در تعارض با ادله قضا، آن‌ها را تخصیص می‌زند و فصل خصومت فعلی با اقرار را مجاز می‌دارد.

تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم، در سخن برخی دیگر از فقها نیز مورد تأکید واقع شده است (الطباطبایی، ۱۴۰۴ق: ۳۹۵).

در برخی از منابع (الطباطبایی، بی تا: ۷۲۲؛ الموسوی الگلپایگانی، ۱۴۰۱ق: ۲۸۲، ۲۸۳) نیز بر اثبات حق با اقرار و ملزم شناخته شدن مقرر به اقرار خود بدون لزوم صدور حکم قاضی، تأکید شده است، اما در مورد وضعیت شهادت در این زمینه و تفاوت یا عدم تفاوت اقرار و شهادت در این خصوص، سخنی به میان نیامده است و چه بسا چنین سکوتی به دلیل تفاوت وضعیت این دو دلیل در دیدگاه این دسته بوده و از این رو، شاید بتوان این دسته را از طرفداران دیدگاه تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم به حساب آورد.

۱-۲. دیدگاه برابری اقرار و شهادت در اثبات

صاحب جواهر دیدگاه تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم و مشروط بودن اعتبار شهادت به حکم قاضی را مورد مناقشه قرار داده به اینکه؛ ادله پذیرش شهادت، عموم و اطلاق دارد و هر شخصی اعم از قاضی و غیرقاضی را در بر می‌گیرد و صدور حکم براساس شهادت به منظور مترتب کردن آثار صدور حکم از قبیل عدم استماع مجدد دعواست، نه اینکه پس از اقامه شهادت و علم به مورد قبول بودن آن نزد قاضی، اثبات، متوقف بر حکم قاضی باشد. بنابراین فرقی بین شهادت و اقرار از این جهت نیست و ادعای اینکه بین این دو فرق است به دلیل اینکه قبول و رد شهادت نیاز به اجتهاد دارد برخلاف اقرار، وجهی ندارد، زیرا موضوع بحث، شهادتی است که نزد

قاضی، مورد قبول باشد، ولی حکم براساس آن صادر نشده است (النجفی، ۱۳۶۲: ۱۶۰). البته برای مترتب کردن آثار حکم، صدور حکم لازم است و از این جهت بین شهادت و اقرار فرقی نیست. همچنین از این جهت تفاوتی ندارند که هر شخص (غیرقاضی) می‌تواند به آن‌ها ترتیب اثر دهد، اما نه از جهت قضاوت که مستلزم قطع نزاع و فصل خصومت است (همان، ۱۶۱).

ملا علی کنی دیدگاه تفاوت اقرار و شهادت در اثبات بدون حکم به دلیل منوط بودن شهادت به اجتهاد قاضی در قبول یا رد آن برخلاف اقرار را مورد انتقاد قرار داده به اینکه اگر منظور این است که شناخت شهادت صحیح دشوارتر است از اقرار صحیح، چنین مطلبی قابل تأیید است، ولی نمی‌تواند سبب شود اقرار سبب اثبات حق شناخته شود و شهادت سبب اثبات حق شناخته نشود و اگر منظور این است که شناخت شهادت صحیح فقط توسط قاضی ممکن است برخلاف اقرار، چنین مطلبی قابل تأیید نیست، زیرا چه بسا شخص غیرقاضی که شهادت را شنیده است، از شرایط قضاوت برخوردار باشد، علاوه بر اینکه شرایط شهادت با تقلید نیز قابل شناسایی است. اگر منظور این باشد که حجیت و اعتبار شهادت، مشروط است به حکم قاضی یا عمل به شهادت، منحصر است به قاضی، چنین مطلبی نیز قابل قبول نیست؛ به دلیل ادله‌ای که دلالت می‌کند بر اعتبار شهادت به طور مطلق و برای هر شخصی، و دلیلی بر مقید بودن اعتبار شهادت به شخص قاضی، وجود ندارد. همچنین، قابل قبول نیست که گفته شود چون در اقرار خصومت از بین می‌رود، بنابراین نیازی به حکم نیست، برخلاف شهادت که اثبات با آن، مرکب از دو جزء است و حکم، جزء دوم است، زیرا نهایت این است که رفع خصومت نیاز به حکم داشته باشد نه مطلق ثبوت موضوع (الکنی الطهرانی، بی‌تا: ۱۴۴)، همانطور که در اقرار نیز برای مترتب کردن آثار حکم، نیاز به صدور حکم است. در نهایت پس از نقد و رد تفاوت‌های طرح‌شده یا قابل طرح، در مورد اقرار و شهادت از جهت اثبات بدون حکم، دیدگاه صاحب جواهر را مبنی بر تساوی اقرار و شهادت در این زمینه، ترجیح داده و تأیید کرده است (همان، ۱۴۵).

مامقانی نیز در **مناهی الممتقین** به صراحت، شهادت را مانند اقرار معرفی کرده که در اثبات نیاز به صدور حکم ندارند، ولی برای فصل ظاهری به نحوی که مستلزم اجبار همراه با قهر باشد، حکم قاضی لازم است (المامقانی، بی‌تا: ۴۷۷).

از سخن برخی نیز چنین بر می‌آید که برای اقرار، اثری در رفع اختلاف قائل نشده‌اند و اعتبار آن را در موارد عدم صدور حکم قاضی، ناظر به وظیفه شخصی مقرر دانسته‌اند و برای رفع اختلاف، صدور حکم را ضروری شناخته‌اند (الخوانساری، ۱۴۰۵: ۲۳؛ التبریزی، ۱۴۱۵ق: ۱۳۶، ۱۳۷). براساس این سخنان، آنچه مبنای تفاوت بین اقرار و شهادت در بیان قائلین به آن بود، منتفی است.

۲. تحلیل حقوقی

اقرار در ق.م.^۱ (ماده ۱۲۵۸) به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا، معرفی شده است و در این قانون و ق.آ.د.م.^۲، حکمی که به صراحت و به روشنی، وضعیتی کاملاً متفاوت در خصوص اقرار، مقرر کرده باشد، یافت نمی‌شود. با وجود این، از برخی از مقررات مربوط به اقرار، مشخص است که قانونگذار، توجه ویژه‌ای به این دلیل داشته و اعتبار و آثار ویژه‌ای بر آن مترتب کرده است.

۲-۱. تحلیل ویژگی اقرار در ادله اثبات دعوا

اقرار در میان ادله اثبات دعوا از جایگاه ویژه برخوردار است، تا جایی که از آن به کامل‌ترین دلیل (امامی، ۶/بی تا: ۵۱)، دلیل دلیل‌ها، قوی‌ترین دلیل‌ها (مدنی، ۱۳۷۵: ۴۶۲)، اقوی دلیل، سیدالبینات، ملکه دلایل (ر.ک: عظیمی، ۱۳۶۹: ۷۹)، دلیل کامل و جامع (همان، ۱۰۹) تعبیر شده است و در خصوص اهمیت و ویژگی این دلیل، گفته شده است این دلیل از بین تمام ادله، قاطع‌تر است و بیشتر موجب علم می‌شود (متین دفتری، بی تا: ۱۲۱ پاورقی)، قاضی را به رضایت وجدان می‌رساند (مدنی، ۱۳۷۰: ۵۲)، «از دلانل دیگر، بیشتر قاضی را به حقیقت نزدیک می‌کند» (عظیمی، ۱۳۶۹: ۷۹)، اعتبار و قدرت این دلیل در میان سایر ادله بیشتر است به گونه‌ای که «با بودن آن، میزان اصابت رأی به واقع بسیار بالاست» (حیاتی، ۱۳۹۰: ب: ۵۶۳) و فرض ناعادلانه بودن حکم صادرشده به استناد اقرار، منتفی است و به احتمال قریب به یقین، حکم، صحیح صادر شده است (حیاتی، ۱۳۹۰ الف: ۱۵۸).

در بیان مبنای اعتبار اقرار، بر این مطلب تأکید شده است که انسان عاقل، بی جهت به ضرر خود و به نفع دیگری، مطلبی را بیان نمی‌کند، پس وقتی یک شخص عاقل، مطلبی را به ضرر خود اعلام می‌کند، چنین اعلامی، حکایت از واقعیت دارد و چنین اعلامی را به عنوان دلیل بر واقعیت باید پذیرفت و بسیار نادر است که شخصی به انگیزه‌هایی، به صورت خلاف واقع، مطلبی را به ضرر خود و به نفع دیگری، اعلام کند و بپذیرد (ر.ک: الموسوی البجنوردی، بی تا: ۳۷؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۷: ق: ۳۶۸، ۳۶۹؛ مدنی، ۱۳۷۰: ۵۱، ۵۲؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۴۶۲، ۴۶۳؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۴۷۵؛ یوسف‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۸۳).

۱. قانون مدنی

۲. قانون آیین دادرسی مدنی

در ق.م. و همچنین در ق.آ.د.م. نیز بیاناتی وجود دارد که نشان‌دهنده اهمیت اقرار در میان ادله اثبات دعوا و اثر ویژه آن در اثبات دعاوی است. در ماده ۱۲۷۵ ق.م. اعلام شده است: «هر کس اقرار به حقی غیر کند ملزم به اقرار خود خواهد بود» و در ماده ۲۰۲ ق.آ.د.م. نیز مقرر شده است: «هر گاه کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست».

می‌توان گفت مهم‌ترین مطلبی که در اقرار، لازم است مورد توجه قرار گیرد و عامل اصلی تمایز این دلیل از سایر ادله اثبات دعواست، این است که برخلاف ادله دیگر که اموری جدای از کسی که دلیل به طرفیت او اقامه می‌شود، هستند، اقرار با چنین طرفی، جمع است و جدای از او نیست. اقرار، اظهار و اعلام خود شخص است، در حالی که ادله دیگر یا اظهارات شخصی غیر از طرف دعواست (گواهی، اظهارات مطلعان و کارشناسی) یا اموری است جدای از آن شخص (اسناد، امارات و سوگند طرف). این ویژگی، سبب شده است، برخلاف ادله دیگر که نه تنها مورد تأیید طرف قرار نمی‌گیرند، بلکه طرف مقابل تلاش می‌کند ادله‌ای را که طرف او ارائه و استناد کرده است زیر سؤال ببرد و آن‌ها را بی‌اعتبار کند. در اقرار، شخص مقرر، موضع تسلیم در برابر ادعا را دارد و نه فقط تلاشی در جهت مقابله با دلیل ادعا ندارد، بلکه دلیل را خود ارائه کرده و فراهم آورده و مورد قبول اوست. این مطلب، نه فقط جنبه طریقت و کاشف از واقع بودن این دلیل را تقویت می‌کند، بلکه راه رسیدن دادرس به تصمیم قضائی را تسهیل و دغدغه قاضی در صدور رأی - به نحوی که در سایر ادله، به سبب موضع تقابلی اصحاب دعوا و نبرد ادله‌ای ایشان، وجود دارد - در این دلیل، منتفی است.

به عبارت دیگر، برخلاف سایر ادله که از جانب یک طرف برای اثبات ادعای آن طرف، با وجود انکار طرف مقابل، اقامه می‌شوند، اقرار دلیلی است که از یک طرف برای اثبات و پذیرش ادعای طرف مقابل، ارائه می‌شود و اختلاف در دعوا را از بین می‌برد. در سایر ادله، با صدور رأی قضائی براساس ادله یک طرف، اختلاف از جهت قضائی از بین می‌رود، ولی در اقرار، حتی پیش از صدور رأی، با تفاهم دو طرف، اختلاف از بین می‌رود.

این ویژگی سبب شده اقرار، فراتر از جنبه اثباتی آن، مورد توجه قرار گیرد، تا جایی که در خصوص ماهیت آن که آیا دلیلی است مانند سایر ادله یا ماهیتی دیگر دارد، احتمالات و دیدگاه‌هایی مطرح شده است (ر.ک: کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۹۴، ۱۹۵ و ۲۵۳ تا ۲۵۸؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۴۷۵، ۴۷۶).

واقعیت این است که اقرار اگرچه جزو اعمال ارادی است، ولی جنبه انشایی ندارد، زیرا به قصد ایجاد اثر حقوقی، انجام نمی‌شود (یوسف‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۸۵) و با اقرار، یک وجود حقوقی ایجاد نمی‌شود، بلکه از واقعیتی خیر می‌دهد، بنابراین باید آن را از مقوله اخبار دانست (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۹۵)؛ خبری که حکایت از واقعیت موضوع دعوا دارد و مانند هر دلیل دیگر، قاضی را به واقعیت، هدایت می‌کند. بنابراین، در اقرار نیز، مانند ادله دیگر، جنبه طریقی و کاشفیت آن از واقع، مطرح است و مبنای اصلی توجه به آن و پذیرفتن اعتبار آن در اثبات دعاوی است. پس تأیید و پذیرش اقرار را نمی‌توان بر مبنای تعبد محض، تحلیل کرد و هیچ تأثیری برای آن در جهت کشف واقع و هدایت قاضی به واقعیت، قائل نشد. با وجود این، نمی‌توان اعتبار و اثر اقرار را صرفاً بر مبنای طریقی آن و کاشفیت از واقع، تحلیل کرد، زیرا در چنین صورتی، اقرار به میزانی که قاضی را به واقعیت هدایت می‌کند، ارزش و اعتبار دارد و در صورتی می‌تواند مبنای صدور رأی قرار گیرد که قاضی را متقاعد کند و موجب قناعت وجدان قاضی شود. در حالی که در فقه و حقوق، اعتبار و تأثیر اقرار، مشروط به حصول علم یا قناعت وجدان قاضی نشده است، بلکه با وجود شرایط آن، صدور رأی براساس آن، الزامی است (مدنی، ۱۳۷۵: ۴۶۴؛ زراعت، ۱۳۸۹: ۴۷۴؛ گلدوزیان، ۱۳۸۴: ۳۴۱) و به عبارت دیگر، اقرار بر قاضی تحمیل می‌شود.

نتیجه اینکه اقرار در عین حال که همانند سایر ادله، راهی است برای کشف واقع و قاضی را به واقعیت، راهنمایی می‌کند، از این ویژگی برخوردار است که دلیلی است علیه شخص، که خود او آن را فراهم کرده است و با آن، اختلاف اصحاب دعوا، حتی پیش از صدور رأی، از بین می‌رود و تفاهم جایگزین آن می‌شود. امتیاز اقرار در این ویژگی است که آن را از ادله دیگر متمایز ساخته و سبب توجه ویژه در فقه و حقوق به آن شده است. اما جنبه کاشفیت آن از واقع، همانند سایر ادله است و از این جهت، نه تنها امتیازی بر ادله دیگر ندارد، بلکه نسبت به برخی از ادله، مانند اسناد رسمی و شهادت واجد شرایط، ضعیف‌تر است، زیرا انگیزه‌های متعددی می‌تواند سبب شود شخصی برخلاف واقع، اقرار به حقی کند که واقعاً بر او نیست.

ماده ۱۲۷۵ ق.م. نیز که مبتنی بر حدیث نبوی معروف «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز» و تقریباً ترجمه آن است، بر همین اساس، قابل تحلیل است که قانونگذار ق.م. به تبعیت از فقه، به ویژگی اقرار که عبارت است از پذیرش و تسلیم شدن طرف دعوا و جمع شدن دلیل و کسی که دلیل علیه اوست، توجه کرده است و اعتباری ویژه، صرف‌نظر و فراتر از جنبه کاشفیت این دلیل، مقرر کرده است. در این خصوص، تعبیر «ملزم به اقرار خود» در این ماده نیز، قابل توجه و قابل تأمل است که چیزی فراتر از اثبات و کاشفیت را می‌رساند و شبیه تعبیری است که در مورد آثار عقود و

ایقاعات به کار برده می‌شود. ماده ۱۲۷۷ آن قانون نیز که «انکار بعد از اقرار» را ممنوع اعلام کرده است، در همین راستا قابل تحلیل است، زیرا اگر در اقرار، صرفاً جنبه کاشفیت و قدرت اثباتی، مطرح بود، چرا انکار بعدی نتواند در متزلزل کردن اعتبار اقرار اثرگذار باشد، در حالی که در عمل، واقعاً انکار بعدی مقرر، نظر قاضی در مطابقت اقرار با واقع را به شدت متزلزل می‌کند و تحت تأثیر قرار می‌دهد؟ علاوه بر اینکه در مورد مشابه، قانونگذار، رجوع شاهد از شهادت را سبب بی‌تأثیری شهادت، اعلام کرده است (ماده ۱۳۱۹ ق.م.). بنابراین، مشخص است که قانونگذار، اثری که بر سخن شخص علیه خود او بار می‌کند به دلیل ویژگی «پذیرش» در آن و اعتبار ویژه‌ای که به آن می‌دهد، نمی‌تواند آن اثر و اعتبار را به سخن شخص به نفع خود (انکار بعد از اقرار) بدهد که اگر چنین بود، خواهان نیز برای اثبات ادعای خود نیاز به دلیلی غیر از ادعا نداشت.

البته توجه ویژه قانونگذار به اقرار تا آن حد پیش نرفته است که با تحقق اقرار که سبب رفع اختلاف و ایجاد تفاهم در مورد موضوع می‌شود، دعوا را منتفی بداند و نیازی به صدور حکم نباشد، بلکه دعوا از جهت دادرسی، همچنان باقی شناخته شده که باید با صدور حکم، تعیین تکلیف شود و اقرار، دلیل اثبات دعوا و مبنای صدور حکم است. به عبارت دیگر، قانونگذار که در مورد مشابه، تفاهمی را که با سازش، ایجاد می‌شود، سبب انتفای دعوا و منع ادامه رسیدگی و صدور حکم، شناخته است، بر تفاهمی که با اقرار، حاصل می‌شود، چنین اثری بار نکرده است، بلکه تکلیف صدور حکم براساس اقرار، باقی است.

ویژگی یادشده در اقرار سبب شده است قانونگذار، این حکم ویژه را نیز در اقرار، بیان کند که «هر کسی اقرار به امری نماید که دلیل ذی‌حق بودن طرف او باشد، دلیل دیگری برای ثبوت آن لازم نیست» (ماده ۲۰۲ ق.آ.د.م.). به موجب این حکم، برخلاف ادله دیگر - به جز سوگند - که در آن‌ها دادرسی می‌تواند به منظور فراهم شدن ادله متعدد، ادامه یابد و هر تعداد ادله که مطرح شوند، بررسی می‌شوند، با تحقق اقرار، ادامه دادرسی به منظور بررسی و فراهم شدن ادله دیگر، منتفی است و صدور حکم براساس اقرار الزامی است. این همان چیزی است که از آن به «قاطع دعوا» بودن اقرار، یاد می‌شود (ر.ک: مهاجری، ۱۳۹۰: ۳۶۰؛ بهرامی، ۱۳۸۹: ۷۸) و تنها دلیل دیگری که در این ویژگی، وضعیتی همانند اقرار دارد، سوگند است، اما سایر ادله، چنین ویژگی‌ای را ندارند و با وجود و اقامه هر یک از ادله دیگر، راه ادامه دادرسی برای بررسی و فراهم شدن ادله بیشتر، باز است. این تفاوت اقرار با ادله دیگر نیز بر می‌گردد به همین مطلب که برخلاف ادله دیگر که از جانب طرف مقابل و برای اثبات حق به طرفیت طرف دیگر اقامه می‌شوند، اقرار از جانب طرفی است که دلیل علیه اوست. بنابراین در ادله دیگر، تلاش برای هر چه بیشتر فراهم کردن ادله متعدد

برای شکستن مقاومت طرف مقابل و غلبه بر دلایل و استدلال او، منطقی است، ولی در اقرار، مقاومت و استدلال و دلایلی از جانب اقرارکننده وجود ندارد که نیاز به تلاش بیشتر برای مقابله با آن باشد و در چنین شرایطی، اقرار خود او برای تعیین نتیجه دادرسی و صدور حکم، کافی است.

۲-۲. غیر قابل اعتراض (تجدید نظر یا فرجام) بودن حکم مستند به اقرار

پیش از این گفته شد که این ویژگی در اقرار که دلیل توسط شخصی محقق می‌شود که طرف دعواست و دلیل، علیه اوست، سبب شده قانونگذار به این دلیل، اعتبار ویژه ببخشد (ماده ۱۲۷۵ ق.م. و با تحقق آن، ادامه دادرسی را برای بررسی و فراهم کردن ادله دیگر، منتفی کرده است (ماده ۲۰۲ ق.آ.د.م.)، اما دامنه اعطای این امتیازات ویژه، تا این حد گسترش نیافته که قانونگذار همانند سازش، در اقرار نیز با تحقق اقرار، اختلاف را حل شده و دعوا را خاتمه یافته تلقی و ادامه دادرسی و صدور حکم را منتفی کند.

با وجود این، چنین مطلبی مربوط به مرحله بدوی دادرسی است، ولی در مورد مراحل بعدی دادرسی، قانونگذار، چنین کاری را انجام داده و چنین امتیازی را اعطا کرده است و حکم صادر شده به استناد اقرار را غیر قابل تجدیدنظر (ماده ۳۳۱ ق.آ.د.م.) و غیر قابل فرجام (ماده ۳۶۹ ق.آ.د.م.) اعلام کرده است. بنابراین، قانونگذار اگرچه با تحقق اقرار، ادامه دادرسی نخستین را منتفی نکرده، ولی دادرسی‌های بعدی (تجدیدنظر و فرجام) و ادامه دادرسی در مراحل بعدی را منتفی اعلام کرده است. این تعبیر دیگری از «قاطع دعوا» بودن اقرار است که به موجب آن، اقرار به این دلیل که اعتراض به حکم را منتفی می‌سازد و از بین می‌برد، قاطع دعوا محسوب می‌شود (ر.ک: بهرامی، ۱۳۸۹: ۷۸؛ صدرزاده افشار، ۱۳۸۷: ۲۷۰). به عبارت دیگر، قاطع بودن اقرار در این معنا به قطعی و غیر قابل اعتراض بودن حکم مستند به آن بر می‌گردد.

در برخی از بیانات نیز مفهوم دیگری از قاطعیت دلیل (اقرار) به معنای استحکام و قدرت اثباتی، به ذهن القا می‌شود (ر.ک: متین دفتری، بی تا: ۱۲۱، ۱۷۳؛ مدنی، ۱۳۷۵: ۵۴۲، ۵۶۰؛ واحدی، ۱۳۷۸: ۲۵۴).

قاطع بودن در هر یک از معانی یادشده، ویژگی اقرار است و امری جدای از آن نیست و نمی‌توان از این جهت، دو نوع اقرار قاطع و اقرار غیر قاطع، تصور کرد. از همین رو، یکی از استادان حقوق دادرسی مدنی، آوردن قید «قاطع دعوا» به دنبال واژه «اقرار» را امری زائد و توضیح واضح، معرفی کرده است (متین دفتری، بی تا: ۱۲۱ پاورقی و ۱۷۴ پاورقی).

با وجود این، آمدن قید «قاطع دعوا» به دنبال واژه «اقرار» در مواد ۴۷۶ و ۵۲۲ ق.آ.د.م. سابق و همچنین تغییر عبارت ق.آ.د.م. کنونی و حذف این قید در ماده ۳۳۱ با وجود حفظ آن در ماده ۳۶۹، سبب پیدایش و رواج تلقی دیگری از «قاطع» بودن اقرار شده است که به موجب آن، اقرار به دو نوع: اقرار قاطع و اقرار غیر قاطع تقسیم می‌شود. «قاطع» بودن اقرار در این تلقی به معنای این است که اقرار نسبت به خود موضوع دعوا باشد و بر این اساس، اقرار در فروع و مقدمات و حواشی دعوا، اقرار قاطع به حساب نمی‌آید (ر.ک: شمس، ۱۳۸۹: ۳۲۵، ۳۲۶؛ یوسف‌زاده ۱۳۹۴: ۳۸۳، ۴۰۶).

قطعی و غیر قابل تجدیدنظر بودن حکم مستند به اقرار، امتیاز ویژه‌ای است که قانونگذار فقط در مورد اقرار، مقرر کرده است و نه فقط خود امتیازی است که سبب تمایز اقرار از ادله دیگر می‌شود، بلکه مبتنی بر توجه ویژه قانونگذار و اعتبار ویژه‌ای است که به این دلیل اعطا کرده است (مواد ۱۲۷۵ ق.م. و ۲۰۲ ق.آ.د.م.) و همه این امتیازات و تمایزات به این ویژگی اقرار برمی‌گردد که دلیلی است از جانب خود شخصی که دلیل علیه اوست.

البته سوگند نیز مانند اقرار، در ق.آ.د.م. سابق، مانع پژوهش خواهی (ماده ۴۷۶) و فرجام خواهی (ماده ۵۲۲) بود و در ق.آ.د.م. کنونی (ماده ۳۶۹) صرفاً مانع فرجام خواهی است. همانطور که در قانون مدنی نیز به قاطع دعوا بودن سوگند، تصریح شده است (ماده ۱۳۳۱). اما مبنای چنین آثاری در این دو دلیل (اقرار و سوگند) متفاوت است و سوگند از آن جهت سبب چنین آثاری می‌شود که عمدتاً مبتنی بر تعبد و توسل به وجدان طرف دعوا و حفظ حرمت نام خداوند است.

نتیجه

از آنچه در این مقاله گذشت می‌توان چنین نتیجه گرفت؛ اقرار، یکی از ادله اثبات دعواست که در فقه و حقوق به‌عنوان یک دلیل ویژه، مورد توجه قرار گرفته و اعتبار و آثار ویژه‌ای بر آن بار شده که آن را در وضعیتی متمایز از سایر ادله، قرار داده است. مبنای این تمایز، این ویژگی در اقرار است که برخلاف ادله دیگر، این دلیل توسط خود شخصی که دلیل علیه اوست فراهم و ارائه می‌شود. این تجمع دلیل و شخصی که دلیل علیه اوست، سبب توجه ویژه به این دلیل و تأیید اعتبار ویژه برای این دلیل شده است. بر این اساس، اقرار علاوه بر نقشی که در هدایت قاضی به واقعیت موضوع دارد، به دلیل اینکه حاوی پذیرش مقرر است، از اعتبار و اثر ویژه برخوردار شده و علاوه بر جنبه طریقی، موضوعیت نیز دارد. این خصوصیت اقرار، باعث شده، از طرفی اعتبار اقرار منوط به قناعت وجدان قاضی یا علم او نشود و از طرف دیگر در صورت علم قاضی به کذب بودن آن، قابل ترتیب اثر نباشد.

منابع

فارسی

- امامی، سید حسن (بی تا)، حقوق مدنی، ج ۶، ۵، تهران: انتشارات ابوریحان.
- بهرامی، بهرام (۱۳۸۹)، بایسته‌های ادله اثبات، ج ۲، تهران: نگاه بینه.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی (۲)، ج ۱، تهران: نشر میزان.
- حیاتی، علی عباس (۱۳۹۰)، آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، ج ۲، تهران: نشر میزان.
- زراعت، عباس (۱۳۸۹)، محشای قانون آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: ققنوس.
- شمس، عبدالله (۱۳۸۹)، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، ج ۲، ۲۴، تهران: انتشارات دراک.
- صدرزاده افشار، سید محسن (۱۳۸۷)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۱۰، تهران: جهاد دانشگاهی واحد علامه طباطبائی.
- عظیمی، محمد (۱۳۶۹)، ادله اثبات دعوی، ج ۱، بی جا: مؤسسه انتشارات هاد.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، ۳، تهران: نشر میزان.
- گلدوزیان، ایرج (۱۳۸۴)، ادله اثبات دعوا، ج ۲، تهران: نشر میزان.
- متین دفتری، احمد (بی تا)، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران: مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۵)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، ۴، تهران: گنج دانش.
- مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۰)، ادله اثبات دعوی، ج ۱، تهران: گنج دانش.
- مهاجری، علی (۱۳۹۰)، قانون آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی کنونی، ج ۱، تهران: فکرسازان.
- واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۸)، آیین دادرسی مدنی، کتاب دوم (ج ۲)، ج ۲، تهران: نشر میزان.
- یوسف‌زاده، مرتضی (۱۳۹۴)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، تهران: شرکت سهامی انتشار.

عربی

- الاشتیانی، میرزا محمد حسن (بی تا)، کتاب القضاء، قم: منشورات دار الهجرة.
- الاسدی، الحسن بن یوسف بن المطهر (العلامة الحلی) (۱۴۱۹ق)، قواعد الاحکام، ج ۳، ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- الانصاری، الشیخ مرتضی (۱۴۱۰ق)، القضاء الاسلامی (به قلم: میرزا حسین قلی خان)، ج ۱، بی جا: نشر الهدی.
- الانصاری، الشیخ مرتضی (۱۴۱۵ق)، القضاء و الشهادات، بی جا: لجنة تراث الشیخ الاعظم.
- التبریزی، المیرزا جواد (۱۴۱۵ق)، اسس القضاء و الشهادة، ج ۱، بی جا: مؤسسة الامام الصادق (ع).
- الحر العاملی، محمد بن الحسن (۱۴۱۳ق)، وسایل الشیعة، ج ۲۳، ۱، بیروت: مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- الحلی، الحسن بن یوسف بن المطهر (العلامة) (بی تا)، تحریر الاحکام (چاپ سنگی)، ج ۲ (۱ و ۲) در یک مجلد، بی جا: مؤسسة آل البيت (ع).

- الحلّی، ابی القاسم نجم الدین جعفر بن الحسن (المحقق) (۱۴۱۵ق)، شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۴، ج ۱، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.
- الخوانساری، السید احمد (۱۴۰۵ق)، جامع المدارک، ج ۶ (۶ و ۷ در یک مجلد)، ج ۲، قم: مؤسسة اسماعیلیان.
- الرشتی، میرزا حبیب الله (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء، ج ۱ (جلد ۱ و ۲ در یک مجلد)، قم: دارالقرآن الکریم.
- الطباطبائی، السید علی (۱۴۰۴ق)، ریاض المسائل فی بیان الاحکام بالدلائل، ج ۲، قم: مؤسسة آل البيت (ع).
- الطباطبائی، السید محمد (بی تا)، کتاب المناهل (چاپ سنگی)، بی جا: مؤسسة آل البيت (ع).
- الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن بن علی (۱۳۵۱)، المبسوط فی فقه الامامیة، ج ۸، بی جا: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة.
- العاملی الجبعی، زین الدین بن علی (الشهید الاول) (بی تا)، مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام (چاپ سنگی)، ج ۲، قم: مكتبة بصیرتی.
- الکنی الطهرانی، المولی علی (بی تا)، کتاب القضاء (چاپ سنگی)، بی جا: بی نا.
- المامقانی، عبدالله (بی تا)، مناهج المتقین فی فقه ائمة الحق و الیقین (چاپ سنگی)، بی جا: مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ق)، القواعد الفقهیة، ج ۲، ج ۲، قم: مدرسة الامام علی بن ابی طالب (ع).
- مکی العاملی، شمس الدین محمد بن جمال الدین (الشهید الاول) (۱۳۶۸)، اللمعة الدمشقیة فی فقه الامامیة، ج ۲، قم: دارالفکر.
- الموسوی البجنوردی، میرزا حسن (بی تا)، القواعد الفقهیة، ج ۳، قم: دار الکتب العلمیة اسماعیلیان نجفی.
- الموسوی گلپایگانی، السید محمدرضا (۱۴۰۱ق)، کتاب القضاء (تقریرات بقلم السید علی الحسینی المیلانی)، ج ۱، قم: مطبعة الخیام.
- النجفی، الشیخ محمد حسن (۱۳۶۲)، جواهر الکلام، ج ۴۰، ج ۳، تهران: دارالکتب الاسلامیة.

